

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمایا بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که اگر برداشت ما از آیهی تجارت، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، 29) فرمایش محقق اما قدس سره باشد که مفاد آیه در مستثنی منه و مستثنی این است که مدار در صحت معاملات شرعاً این است که حق باشد عرفاً و مدار بطلان معاملات شرعاً این است که باطل باشد هر چه باطل است عرفاً این صحیح نیست شرعاً. و هر چه حق است عرفاً این صحیح است شرعاً.

خب اگر ما این را پذیرفتیم آیا نسبت به حق و باطل‌های عرفی مستحدث که در زمان صدور آیهی مبارکه و در ازمنه‌ی معصومین علیهم السلام نبوده آیا می‌توانیم باز تمسک بکنیم به آیهی مبارکه؟ چه در قسمت باطل آن و در چه در قسمت حق آن. یا نه فقط محصور به همان است که در زمان نزول مثلاً بوده؟

خب شهید صدر قدس سره از کلام‌شان در قاعده‌ی لاضرر استفاده می‌شد که به دو بیان ایشان فرمودند نه، فقط همان‌هایی که معاصر با زمان نزول است. یا زمان صدور است چرا؟ به دو دلیل. یا بهتر است بگوییم به یک دلیل. و آن این است که اگر بخواهیم این‌جوری بگوییم معنای آن این است که شارع تابع عرف است. و هر وقت عرف یک حرفی زد توی بستر زمان شارع حکمش را طبق آن قرار می‌دهد. و این حرف باطل است از دو جهت که بخواهیم بگوییم چون مبرر این حرف که بخواهیم شارع حکمش را طبق عرف قرار می‌دهد در هر زمان، یا باید بگوییم که شارع تابع عرف است. خودش مسائل را محاسبه نمی‌کند تابع عرف است. هر چه عرف بگوید مصالح و مفاسد را خودش نمی‌سنجد، منتظر است که عرف چه می‌گوید هر چه عرف گفت همان را موضوع حکم خودش قرار می‌دهد. یا شبیه آن را جعل می‌کند. یا این‌که بگوییم نه این‌جور نیست که تابع است عرف باشد به این معنا که خودش مصالح و مفاسد را محاسبه نمی‌کند و نمی‌داند معاذالله. بلکه نه از باب علم غیث و این‌که می‌داند تا آخر الزمان چه مبانی عرفیه‌ای پیدا می‌شود چه در حق و چه در باطل چه در ضرر. و همه‌ی این‌ها را می‌داند و محاسبه کرده دیده همه حق است واقعاً و آن‌هایی که می‌گویند باطل است واقعاً باطل است. و بر اساس این‌که این اولی اشرع از دومی است. اولی که می‌گوییم اصلاً نه خودش مصالح و مفاسد خودش را خبر ندارد یا اگر دارد هم به آن‌ها اعتنا نمی‌کند می‌گوید ببینیم عرف چه می‌گوید. مثل کسی که

معاذالله می‌گویند نان به نرخ روز می‌خورد. می‌گوید مردم چه می‌گویند؟ عرف چه می‌گوید؟ یا این را باید بگوییم که این مقطوع الخلاف است، مقطوع البطلان است. یا این که بگوییم که نه این جور نیست، اما او دیده است به علم غیب خودش که تمام این چیزهایی که عرف بر آن قرار می‌گیرد چه در ساحت بطلان و حکم می‌کند به بطلان آن و چه در ساحت حق و حکم می‌کند به حق آن، این‌ها اتفاقاً درست است. و عرف مصیب است. از این جهت می‌فرماید که وقتی می‌بیند عرف مصیب است باز می‌فرماید برای همیشه‌ی دوران‌ها هر چه حق دانستید بدانید من هم می‌روم سر این. و هر چه را هم که باطل دانستید... اما نه چون شما باطل و حق می‌دانید چون نه این جا حرف شما مطابق با آن است که اگر شما هم نمی‌فهمید همین جور بودند و می‌گفتم.

س: ???

ج: تبدل‌های آن هم همین جور است.

س: ???

ج: بله ممکن است که مصالح عوض بشود تنور پیدا بکند.

این هم در بحوث فرموده این هم مقطوع الخلاف است. در مباحث فرموده این خلاف ظاهر ادله است که از راه علم غیب بخواهیم بگوییم. پس نمی‌شود گفت فرمایش شهید صدر این است.

بعد ایشان می‌فرماید که البته ما یک دو راه حلی داریم برای این که مشکل را یک مقدار زیادی حل می‌کند. در یک قسمت‌هایی مشکل ما را حل می‌کند. دو راه حل ذکر می‌کنند. یکی این که می‌فرمایند در مواردی که این چیزی که الان مثلاً ما تطبیق می‌کنیم به بحث‌مان و ??? این چیزی که الان عرف می‌گوید حق است مثل شخصیت‌های حقوقی و معامله‌ی با شخصیت‌های حقوقی، این که الان می‌گوید حق است یا می‌گوید که باطل است، این خود این در زمان نزول آیه‌ی مبارکه بین مردم نبوده. مستحدث بوده. اما یک چیزی در آن زمان، حق شناخته می‌شده عرفاً یا باطل شناخته می‌شده عرفاً که این جدید با آن در نکته متحد هستند. چرا آن را حق می‌دانستند؟ به یک نکته‌ای. چرا باطل می‌دانستند؟ به یک نکته‌ای. این فرد الان آن موقع نبوده، اما همان نکته توی این هم موجود است به حیث لو التفتوا التفات به آن‌ها داده می‌شد در آن زمان‌ها به همان مردم که ??? مثلاً به دست آوردن مال از راه قمار، آن موقع‌ها این را باطل می‌دانستند، یعنی باطل بوده عرفاً. حالا یک ??? حالا یک چیزهای کامپیوتری درست شده با این که ممکن است شیوه‌ی آن هم بی‌فارق بکند چه هم فرق بکند ولی نکته‌ی آن همین است. ??? آن نکته با این نکته‌ای که چیز کامپیوتری هست یکی هست ولو بلفظه ممکن است که شامل نشود اما نکته همان نکته است. یا مثلاً ایشان می‌فرمایند مثالی که ایشان می‌زنند در این طرف آن، فرض کنید آن موقع‌ها می‌گفتند اگر کسی برود یک زمینی را حیات بکند یا احیاء بکند عقلاء می‌گویند که مالک می‌شود. دسترنج خودش است خودش رفته مثلاً احتطاب کرده این چوب‌ها را جمع کرده، مثلاً این خاها

را جمع کرده. آورده برای آشپزی و گرمایش و امثال ذلک. کسی که این کار را کرده عرف می‌گوید این مالک است. و تصرف او حق است تصرف دیگری بدون اذن این در همین چیزهایی که این اتفاق کرده یا حیازت کرده باطل، این را عرف می‌گوید.

امروز مالکیت فکری است که حالا اگر کسی یک ابداعی کرد یا اختراعی کرد خب این الان چیز جدیدی است اما در نکته با آن یکی است. نکته‌ی آن حیازت است یا احیاء است این‌جا هم یک فکری را احیاء کرده یک اختراعی را ابداع کرده به وجود آورده، نکته‌ی آن با هم فرقی نمی‌کند معلوم است که اگر آن آدم‌های آن موقع هم اگر توجه پیدا می‌کردند به این جهت؟؟؟ می‌فرمایند که مثلاً «و إذا سلم حق الطبع الثابت فی زماننا للمؤلف مثلاً» کتابی نوشته، مقاله‌ای تهیه کرده «مشمولٌ لنکته المالیة بحیازت الثابتة؟؟؟ ثبت هذا الحق بقاعدة لاضرر» یعنی اگر کسی آن وقت زمینی را احیاء کرده یا حیازت کرده آن چوب‌ها و آن خارها را آن وسایل گرمایش و پخت و پز را اگر کسی می‌آمد این‌ها را خراب می‌کرد نمی‌گفتند که ضرر به آن زدی؟ الان هم اگر کسی کتابی را تألیف کرده چاپ کرده که از آن بهره‌برداری بکند یکی بیاید بدون اجازه‌ی او آن را چاپ بکند بهتر از آن هم چاپ بکند منتشر بکند همه‌ی جاها آن؟؟؟ روی دستش بماند نمی‌گویند که ضرر به او زده؟ نکته‌ی آن یکی است نکته‌ی آن این است که آن؟؟؟ آن بود زحمت کشیده بود آن چوب‌ها را جمع کرده بود آن خارها را جمع کرده بود این‌جا هم این زحمت کشیده این کتاب را تألیف کرده؟؟؟ شبانه روز گذاشته چه گذاشته، نکته‌ی آن یکی است.

این جور جاها ما می‌گوییم که می‌توانی تمسک بکنی. یا حتی یک خرده پا را بالاتر می‌گذاریم که این توی مباحث نیست ولی توی بحوث هست و آن این است که حتی ممکن است مصداقی هم در آن زمان شبیه این که الان هست نباشد به این بود که نه یک مصداقی آن موقع بوده این جدید شبیه آن مصداق است در نکته برابر هستند. یک وقت نه اصلاً مصداقی هم نبوده ولی یک کبری توی ذهن‌ها بوده، مثل یک؟؟؟ مثل یک آرزو، که اگر این جور بشود چقدر خوب است. این توی ذهن‌ها بود و حکم آن هم در نظرشان بود که اگر این جور بشود چیز خوبی است و حق است اگر این جوری بشود چیز بدی هست و باطل است. مثلاً فرض کنید آن زمان‌ها نظام خلیفه‌گری و شاهی و این‌ها بوده دیگر، اُمراء این جوری بود اما همان موقع‌ها توی ذهن‌ها بود ای کاش یک‌روزی این جوری می‌شد که این‌هایی که در رأس قرار می‌گیرند و؟؟؟ امور و انتظام امور و مملکت به دست آن‌هاست هر از چندی عوض می‌شدند و مردم انتخاب‌شان می‌کردند. این سابقه ندارد در مثلاً ازمنه سابقه و طول تاریخ مثلاً، همیشه یک شخص واحدی بوده و فلان. اما این کبری، این کبری در ذهن‌ها بعید نیست اطلاق بشود؟؟؟ ای کاش چنین چیزی بود مثلاً. این جور جاها که البته باید این‌ها را احراز بکنیم که ...

اگر این جور هم باشد باز این جاها هم می‌گویند که می‌توانیم تمسک بکنیم.

س: چطور می‌توانی تمسک کنی؟؟؟ قبول نکته‌ی اگر فرضیه توی ذهن بوده اما از لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل که تصحیح می‌کند اموال فعلی و بطلان و حق فعلی آن زمان را قبول می‌کند شهید صدر؟؟؟ و الا لازم که الغاء مناط به دست عرف و ما هم تابع عرف باشیم این‌ها را هم که قبول کرد فقط چیزی که ما از لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل آن زمان می‌فهمیم و مخاطبین را می‌فهمیم را تصحیح کرد شارع، حالا قبول که یک چیزی منطقی و نکته وحدت دارد خب آن چه‌طور جبر دارد به تصحیح شرعی؟ ایشان؟؟؟ مگر شارع گفته کلّ ما؟؟؟ این را که شارع نگفته که. نکته‌ای دارد این مطلب که آن نکته وحدت دارد منطقی با این چیزی که الان مستحدث شده سلّمنا، ولی؟؟؟ شارع نگفته که هر آن چیزی که در آن نکته شریک بود باطل است و حرام است و هر چیزی در؟؟؟

ج: نه نکته‌ی آن این است که این واژه شامل آن می‌شود. چون واژه را که جعل نکردند برای آن.

س:؟؟؟

ج: نه.

س: اصلاً ملکه‌ی صدق حق نسبت به چیزی که التفات ندارند نیست تا به آن بگویند حق، قطعاً آن زمان؟؟؟

ج: حق یعنی چی در نظر عرف؟

س: یعنی چیزی که تصور از مبادی آن دارند؟؟؟

ج: حق معنای آن بیع نیست، اجاره نیست این‌ها مصادیقی هستند که حق بر آن تطبیق می‌شود. پس واژه‌ی حق

مشترک لفظی هم نیست که حق یعنی بیع، یعنی اصلاً مرادف با بیع باشد حق مرادف باشد با اجاره؟

س: نه اکل مال بالحق در آن زمان یک عنوان مشیر بود به موارد

ج: مشیر نیست.

س: به موارد اتفاقاً؟؟؟ اگر به عرف الان بگویند، بگویند آقا اکل به حق یعنی چی؟ اکل به ناحق یعنی چی؟

می‌گویند اکل به ناحق یعنی قمار، یعنی معاملاتی که الان انجام می‌دهند که سفهی است این‌ها را می‌گویند اتفاقاً

اکل به حق را می‌آیند عناوین آن را منحصر می‌دانند.

ج: نه ببینید ایشان می‌فرمایند که «إذا فرض فرداً من افراد الضرر اليوم لم یکن موجوداً فی عصر الشارع» این

ضرر که می‌رود کتاب را چاپ می‌کند این اختراع او را می‌رود منتشر می‌کند لم یکن موجوداً فی عصر الشارع،

«لکنّه کان واجداً بنکته احد الحقوق العقلائیة آنّذ» اما این جدید این نکته‌ی عقلائی توی آن هست که توی آن که

آن وقت بوده هم «أی أن؟؟؟ این‌جا مهم است.

س: این را یک بار دیگر بخوانید.

ج: «لکنّه» یعنی آن فرد امروزی، «کان واجداً لنکته أحد الحقوق العقلائیة آنّذ»

س: ???

ج: نه.

«أى أنّ العرف و العقلاء فى ذلك الوقت و إن لم يلتفتوا الى هذا الفرد لعدم وجوده لكنهم كانوا يرون المفهوم بحيث بنحو يشمل هذا الفرد فلو عُرض عليهم هذا الفرد و الفتوا اليه لحكموا بثبوت الحق العقلائي فيه و كون مخالفته ضرراً» می‌گویند همان؟؟ مثلاً آب را برای چه وضع کردند؟ کلمه‌ی ماء؟ مطلوب پیش ما چه بوده؟ این شیء سیال وجودی. و توی مخیله‌اش هم خطور نمی‌کرده آب مقطر یا آبی که توی آزمایشگاه اجزای آن را می‌گیرند ترکیب می‌کنند آب درست می‌کنند. اما همان موقع اگر این را نشان‌شان می‌دادی می‌گفتند؟؟؟ حقّی که ما می‌گوییم، معنایی که ما حق از آن اراده می‌کنیم شامل این هم می‌شود.

س: تعلیقی نیست دیگر؟

ج: تعلیق نیست. سرّ آن هم همین است. یعنی اگر این نبود می‌گفت برای چه؟

س: یعنی این جا مثل آب است؟

ج: بله مثل آب است. مثل آب می‌ماند. هر جایی که این جوری باشد آن به دست فقیه است دیگر، جا به جا در تطبیق آن. پس این که گفتیم ماء افراد مستحده را نمی‌گیرد معنا ندارد حق آن زمان را، این درست است اما یک جاهایی استثناء می‌کنیم می‌گوییم این جاها آن مشکله پیش نمی‌آید، کجا؟ آن جایی که این جدید با آن قدیمی در نکته که بخاطر همان نکته آن موقع می‌گفتند مفهوم صادق است وقتی عین آن نکته در این هم باشد خب آن مفهوم صادق است دیگر، ولو آن موقع نبوده. مثلاً چرا به آن می‌گفتند آب؟ چون مایع سیال؟؟؟ خب این الان هم هست. به این هم صادق است.

س: پس شما حق را توی لا تأكلوا و ضرر را توی لا ضرر، ضرر و ضرر فعلی و حق فعلی؟؟؟

ج: چرا هست.

س: آقا از توسعه در شأنیت است؟؟؟ ملکه و نکته هست اصلاً مبادی آن نیست تا تسمیه باشد.

ج: نه، چون نکته وجود دارد معنا ندارد که عرف آن را شامل آن بداند این را نداند. همان موقع هم شامل می‌دانستند.؟؟؟

س: لو یعنی شأن، لو، لو التفتوا یعنی الان چیزی نیست که بخواهند روی آن، مسمایی نیست که بخواهند تسمیه؟؟؟

ج: نه آن فرد نیست.

س:؟؟؟ وقتی مسمی نیست چه جور اسم هست؟ اسم بدون مسمی که معنا ندارد آن می‌شود شأن.

ج: نه. خوب دقت بکنید مسمی یعنی آن چیزی که، علت آن وضع نه این مصداق، نه آن؟؟؟

س: ??? شما می‌گویید این حقی که اصلاً عرف توی ادله آمده، حق یعنی آن چیزی که تو احراز حق را این‌طور اصلاً تصویر نکنیم آن چیزی که تو ادراکش می‌کنی، ملأئم با مسائل اجتماعی است هر چیزی که دیگر ??? این دقیقاً همان حرفی را که می‌خواهد رد کند درمی‌آید ??? شهید صدر. که می‌خواهد بگوید هر چیزی که این‌ها اگر عرضه بشود به آن می‌گویند حق، آن همان نتیجه را دارد می‌دهد دیگر. پس چرا اول می‌آیید باطل رد می‌کنید؟ می‌آید می‌گوید آقا من شارع می‌خواهد این باطل عرفی را طریق به باطل واقعی قرار بدهد ??? الان را دارد مصلحت سنجی می‌کند الان را می‌گوید مطابق است این‌ها را تصحیح کرده بعداً را که کاری به آن‌ها ندارد.

ج: نه، ببینید اگر یک چیزهایی الان پیدا بشود که متحد النکته با آن‌ها نباشد منتها نمی‌گوییم نتیجه این حرف این است. اما اگر یک چیزهایی پیدا بشود الان که به آن می‌گویند حق یا باطل، یا می‌گویند ضرر که متحد النکته است با آن که آن وقت بوده، این وقتی متحد النکته شد مسلماً واضح یعنی آن شامل این هم می‌شود.

س: نه این که متحد النکته حتی، حاج آقا این یعنی مناط آن مفهوم در این جا صادق است. حالا ??? آخر نکته‌ای که می‌فرمایید کأنه توی آن در واقع ???

ج: ???

ج: نه مرادشان اخیراً که خواندید همین شد دیگر؟

ج: نه

س: این در واقع مناط آن مفهوم طوری هست که هم بر این صادق است و هم بر آن ... ???

ج: ???

س: نه آخر نکته‌ای که ??? گاهی اوقات در توضیح این طوری می‌فرمایید کأنه این مفهوم شیء، آن نکته یک شیء آخر است. مثل جایی که می‌خواهد تنقیح مناط بکنید این مراد ایشان نیست، می‌خواهد بگوید که آن مفهوم حق چنان توسعه‌ای دارد که آن فرد ولو نیست اما اگر به آن‌ها عرضه بکنیم می‌گوید آقا این ذیل همین مفهوم است نه ذیل نکته‌ی این مفهوم است. ذیل خود این مفهوم است.

ج: نه، نکته‌ای دارد که بخاطر آن نکته گفتند که مشمول است.

س: یعنی آن مفهوم خودش ???

ج: یا اصلاً حیات، اصلاً ما می‌گوییم من حاز الملك شامل افکار هم می‌شود. شامل طریق هم می‌شود. من حاز، حیات آن موقع، همین آن را که می‌دیدند چه بوده؟ این که سنگ از بیابان برداری، نمی‌دانم شن برداری، خاک برداری، درخت برداری، گیاه برداری، این‌ها. حاز خب این هم فکر برداشته.

س: حاج آقا این جا تطبیق قاعده‌ی حیات است یا نه در حیات نکته‌ای هست که توی این تولید فکر و این‌ها همان نکته هست؟

ج: نه در حيازت نکته‌ای است در حيازت آن درخت، آن شجر، آن نمی‌دانم سنگ، آن فلان، این‌ها یک نکته‌ای است که کلمه‌ی حيازت موجب صدق حيازت شده. همان نکته در این هم هست پس صدق حيازت در این‌جا هم هست. پس من حاز این را هم می‌گیرد.

س: پس ما صرفاً یک انطباقی انجام دادیم بین آن چیزی که در عصر تشریع بوده و آن چیزی که الان هست.
ج: بله. می‌گوییم به همین بیان می‌گوییم آن موقع چرا به این می‌گفتند حق؟ چرا حق را بر این صادق می‌دیدند؟ نه این‌که به این می‌گفتند حق، یعنی حق را صادق می‌دیدند. واژه‌ی حق به آن معنای عرفیه‌ای که دارد چرا صادق بر این می‌دیدند؟

س: ???

ج: چون آن معنای حيازت یعنی گرفتن، در آغوش گرفتن، با برداشتن و تحت سلطه‌ی خود آوردن، فلان از این جهت که بر آن صادق است بر آن تطبیق می‌شده از آن جهت گفتند. خب الان می‌بینیم همین مطلب این نکته‌ی صدق آن مفهوم بر این الان در فکر هم هست.

س: خب باشد. ولی صدقش که نیست. ???

ج: دیگر نمی‌شود که صدقش نباشد.

س: چرا نمی‌شود صدقش نباشد؟

ج: فرض این ???

س: آقا لا تأكلوا ???

ج: تعبّد که نیست.

س: آقا لا تأكلوا آن زمان می‌گوییم بوده الان ??? لا تأكلوا اموالكم بینكم بالباطل آن زمان که این حقوق معنوی نمی‌گرفته، نکته فقط ???

ج: مصداقاً نبوده.

س: چون نبوده، نبوده دیگر، فقط نکته بوده. عرض بنده این است که شما از کجا می‌آیید می‌گویید که شارع آمده نکته را تصحیح کرده؟

ج: نه به شارع ربطی ندارد. آقای عزیز اصلاً به شارع ربطی ندارد. این یک امر واقعی است.

س: ???

ج: مال لغت است می‌گویند... آقا ...

س: آقا حرف را هی دارید تبدیل می‌کنیم یک بار می‌گویید لغت هست یک بار می‌گویید نه لغت نیست نکته‌ی آن هست. ما آخر نفهیدیم.

ج: همین، این باید دقت بفرمایید که ... ببینید حرف بر سر این است که از یک طرف می‌گوییم این واژه‌ها یک مفهومی دارد

س: که آن هست یا نیست.

ج: حالا صبر کنید. یک مفهومی دارد. آن زمان‌ها این مفهوم را برای این مصداق موجود در آن زمان صادق می‌دانستند آن زمان‌ها بر این صادق می‌دانستند. وجه صادق بودن آن هم فلان نکته بود. حالا همان نکته اگر در این فرد جدیدی که آن زمان نبوده و حالا پیدا شده وجود داشته باشد آیا آن مفهوم بر این صادق است یا صادق نیست؟ اگر بخواهید بگویید که صادق نیست این چیست؟ این تأسف است برای این‌که علت صدق در این‌جا موجود است

س: حیثیت تعلیلیه است یا تقلیدی؟

ج: حیثیت تعلیلیه است. آن‌جا هم موجود است. نه این‌که اگر این‌جوری بود به این نکته که چون این نکته وجود دارد و مای زمان فلان می‌فهمیم این تعلیلیه می‌شد اما این‌که مای فلان می‌فهمیم که نیست چون این نکته را دارد. خب پس حالا هم همین‌جور است. این‌جور جاها، بله اگر یک‌جایی این‌جوری نبود یعنی الان این مساوق النکته و متحد النکته با آن‌ها نبود. خب بله. این یکی.

س: آن قبح تبعیت از عرف فقط مختص این است که عرف در طول زمان‌ها باشد و هی دو سه بار تبدل پیدا بکند تا بگوییم قبیح است که شارع تبعیت از عرف داشته باشد؟ یا نه؟ واقعاً بیاییم بگوییم که واقعاً همان تبدیل و ??? این‌که بیاییم بگوییم شارع تابع عرف است در احکامش، ولو توی یک زمان باشد این را اگر بتوانیم ثابت بکنیم آن موقع اصل استدلال زیر سؤال می‌رود.

ج: نه ببینید این هزار فرسخ با آن اشکال ... آن اشکال وارد نیست دیگر، چرا؟ چون در این‌جا شارع حکمش را فرض این است که در لسانش آورده روی باطل و حق.

س: ???

ج: باطل و حق بما ???

و فرض این است که در زمانی که این حرف را داشته می‌زده می‌دانسته الان عرف بخاطر فلان نکته این مفهوم را بر این صادق می‌دانند.

س: اگر می‌گوید آن قبیح است دیگر صادق نمی‌دانند؟

ج: نه صبر کنید. صادق می‌دانند دیگر.

س: اگر بگوید قبیح است قبح عرفی دارد دیگر ???

ج: ???

س: اگر بگوییم که همین که شارع بیايد احکامش را منوط کند به عرف این شیء قبیح، لازم نیست که در طول ازمان دو سه بار بالا و پائینش بکنند تا قبیح بشود. همین که شارع بیايد احکامش را بند بکند به عرف، بگوید هر چه که شما گفتید باطل است من هم می‌گویم باطل، حتی در آن زمان، هر چه شما گفتید حق من هم می‌گویم حق، اگر گفتیم قبیح است آن موقع دیگر انصراف پیدا می‌کند. دیگر باطل و حق عرفی نمی‌شود آن وقت.

ج: چرا، ببینید چون نکته‌ی صدق لغت آورده روی یک واژه‌ای، خودش، حکمش را آورده روی یک واژه‌ای که او بخواهد یا نخواهد این واژه در طول تاریخ خود به خود اتوماتیک این مصادیق را دارد.

س: ما طول تاریخ را کار نداریم فعلاً همان زمان را می‌گوییم.

ج: می‌دانم ولی می‌خواستی حکمت را نیاوری روی چنین؟؟

س: بله همین قرینه می‌شود وقتی می‌گوییم قبیح عرفی دارد عرف می‌گوید پس این حق و باطل؟؟؟ دیگر عرفی نیست باید برویم از خودش بپرسیم آیا الشارع حق و باطل را برای ما معنا کن. کما این که؟؟؟

ج: نه آن قبیح عرفی غیر از این است.

س: من می‌گویم برای چه شما می‌گویید در طول ازمان باید حتماً باشد اگر واقعاً قبول دارید آن قبیح عرفی را همین که شارع می‌آید احکامش را بند به فهم عرف بکند، بگوید عرف هر چه که تو گفتی حق است من هم تبعیت از تو می‌کنم می‌گویم حق است. هر چه که تو گفتی باطل است من هم می‌گویم که باطل است. این قرینه‌ی بر انصراف؟؟؟

ج: نه این که هر چه که تو گفتی.

س: خب همین است دیگر.

ج: نه آقای عزیزی، هر چه که تو گفتی معنای آن این است که چه نکته‌ی آن به آن‌ها یکی باشد و چه صدق این لفظی که من موضوع حکم قرار دادم باشد یا نه، بگوییم آقا شارع تابع عرف است توی احکامش، توی قوانینش.

س: در طول ازمان یعنی؟

ج: در طول ازمان. این را می‌گوییم غلط است.

س: خب یک زمان با ازمان؟؟؟ یک زمان با ازمان چه فرقی دارد؟

ج: یک زمان با ازمان فرقی این است که در یک زمان، دو جا محدود است. این به علم غیبش نیاز ندارد یعنی گزینه‌ی دوم را نختار، که بله این‌هایی که الان هست می‌شناسد.

س: پس گزینه‌ی اول را قبول دارید که؟؟؟

ج: نه یعنی ادهما دیگر.

س: ???

ج: می‌گویند چی؟ آن‌ها چون یکی دو تا سه تا هست خب بله این‌ها دیگر می‌گویند که درست است. آن‌که

مشکلی ندارد. ???

س: خلاف ظاهر دلیل است.

ج: نه بابا، اگر یک سیره‌ای را ??? می‌بیند آقا به خبر واحد دارند عمل می‌کنند می‌گویند چیز خوبی هست.

س: ???

ج: نه می‌دانم عرف به زمان خودش که علم ندارد که.

س: چرا؟ آخر آن خلاف ??? منشأ آن چه بود شما بفرمایید؟

ج: چه مشکلی دارد؟

س: نه منشأ خلاف ظاهر چه بود؟

ج: منشأ خلاف ظاهر این بود که به علم غیثش، بالتالی بخواهد اما این‌هایی که زمان خودش هست و خودش

هم امام صادق ??? پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خودش هست دارد می‌بیند این‌که عیبی ندارد.

این خلاف ظاهر نیست.

س: امکانی مختلفش را چه می‌گویند همان‌جا؟ ???

ج: نه ما می‌گوییم معاصر زمان خودش است در محیط خودش است بله بخواهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم بر اساس علم غیثش بگوید که آن طرف عالم که اصلاً چیزی نیست، خب بله شما بگویید آن بعید است.

اما این‌که آن در آن محیطی که خودش دارد زندگی می‌کند آن‌جا یک چیزی بگوید عیبی ندارد که.

حالا پس این عیبی ندارد. منتها حالا می‌گوییم آقا همین مصداقی که امروز هست که در جزیره العرب بوده همان

محیطی بوده که پیامبر اکرم زندگی می‌فرمودند همین‌جا در یک فردی مردم تطبیق می‌کردند و مصداق آن بوده

عند العرف، و پیامبر هم فرموده بر این تطبیق نکنید، بر آن تطبیق می‌شد این عین این چیزی که الان جدید پیدا

شده در نکته‌ای که یوجب صدقاً ??? با آن مرتبط است. پس بنابراین عنوان صادق است.

س: پس اصل قبح را قبول کردید نتیجه این شد دیگر؟ گفتیم نختار به شقّ ثانی دیگر؟

ج: نه

س: شق اول را قبول کردیم باطل است دیگر؟

ج: قبح این نیست که بگوییم شارع اصلاً دائر مدار عرف است این را نمی‌توانیم بگوییم این غلط است. می‌گوییم

اصلاً دائر مدار عرف است. این غلط است.

س: در طول؟؟؟

ج: ولو در توان خودش.

س:؟؟؟

ج: نه این‌که بله.

س: ولو در زمان؟؟؟

ج: بله این غلط است اما دوم چه هست؟ این‌که می‌گوید نه خودش محاسبه می‌کند.

س: که منطبق شده.

ج: خودش محاسبه می‌کند.

خودش مصالح و مفاسد ... اما می‌بیند که بله همان‌هایی که عرف اتفاقاً می‌گویند صدقهً حالا بگوییم این همان است که او حق می‌داند او باطل می‌داند او ذا مصلحت می‌داند ذا مفسده می‌داند. این عیبی ندارد عقلاً. ولی بخواهیم بگوییم در طول تاریخ این‌جوری هست این خلاف ظاهر است. اما می‌خواهیم در زمان خودش ... س:؟؟؟ اتفاقی با هم جور درآمده باشد اشکالی ندارد.

ج: اشکالی ندارد. این را ایشان ...

خب این یک راه که ما این‌جوری بگوییم حالا نقد و بررسی آن مانده، فعلاً می‌خواهیم فرمایش ایشان را بگوییم که چه می‌فرماید ایشان، درک کنیم ایشان چه فرموده؟

راه دوم این است که از باب اصالة الثبات في اللغة استفاده بکنیم یا استصحاب قهقرائی، یا استصحاب عدم نقل که این‌ها عبارات مختلف است اما مفاد آن‌ها یکی است. و آن این است که همان‌طور که قبلاً گفته شد بنائات عقلائیة و سیر آن‌ها، این‌ها در ظهورات اثر می‌گذارد. مکنون ظهور است و کلاقرینه حافه‌ی به کلام حساب می‌شود. خب بر اساس این مطلب که قبلاً بارها می‌فرمایند گفتیم بر اساس این مطلب ما الان اگر دیدیم که این کلمه‌ی ضرر مثلاً در لاضرر، اگر توی عرف ما الان این‌جوری هست اگر یک کسی بیاید آن کتاب ما را همین‌طور بی‌اجازه چاپ بکند یک نقشه‌ی عالی مثلاً خیلی کسی کشیده یکی دیگر برود بردارد از روی آن چکار کند و هم‌چنین این‌جور چیزها. می‌گویند چرا ضرر به او زده؟ ضرر به آن زده.؟؟؟ و ما احتمال بدهیم که این دو نکته‌ای که الان بواسطه‌ی او اطلاق ضرر در حکم ما بر آن می‌شود این متحد باشد با وصفش آن موقع می‌گفتند یا این کبری هم در ذهن آن‌ها بوده ولو این‌که حالا مصداقی هم نباشد. وقتی الان کلمه‌ی ضرر یا کلمه‌ی حق یا کلمه‌ی باطل در عرف ما الان یک معنایی دارد که شامل این‌ها هم می‌شود و ما شک می‌کنیم که آیا در آن قدیم هم این‌جوری بوده که شامل این‌ها هم بشود یا نه؟ و احتمال آن را می‌دهیم یک وقت قطع به خلاف داریم که نمی‌شده است نه. اما اگر احتمال آن را می‌دهیم که لعل شامل می‌شود اصالة الثبات في اللغة می‌گیرد.

پس این هم یک راه دومی است که ما با این می‌توانیم بگوییم؟؟؟ و ایشان می‌فرمایند که با این دو راه حل خیلی از بن بست‌هایی که عامه مبتلای به آن شدند رفتند روی مصالح مرسله و؟؟؟ قیاس و امثال ذلک، برای چیزهای نوپیدا، این حل می‌شود برای شیعه، خیلی از جاهای آن. ما یعنی خودمان نمی‌آییم چیزی را درست بکنیم ما داریم می‌گوییم همان فرمایشات شارع، همان عبارات او، همان؟؟؟ صادره‌ی از او، خیلی از این موارد را به این دو بیان که گفتیم پوشش می‌دهد. یا بنحو اول، یا بنحو دوم پوشش می‌دهد.

«النکته الثانية أنه عند الشك في ذلك و أن الحق كذا؟؟؟ كان ثابتاً في أصل الشارع أو لا، لا نحتاج إلى إثبات شواهد تاريخية مثلاً على الصحوف في ذلك العصر و هذا ما يتعدّر أو؟؟؟ غالباً» که نمی‌توانیم ثابت بکنیم یا مشکل است یا ممتنع. «بل يكفي إجراء أصالة الثبات لاحق»

س: این فرض تبدل را هم درست می‌کند؟

ج: احتمال تبدل را؟؟؟

س: نه فرض این است که می‌دانیم تبدل؟؟؟

ج: نه.؟؟؟

«لما عرفت من أن الارتكاز العرفي المعاصر يعطى ظهوراً للفظ على أساس الإطلاق اللفظي أو العرفي» پس ظهور پیدا می‌کند یا اطلاق لفظی یا اطلاق مقامی، که توضیح مقامی آن هم قبلاً گفته شد.؟؟؟ آن وقت هم همین جور بوده.

«و بما ذكرنا تنحلّ عقدة اللفظية في الفقه الشيعي ابتلى بها الفقه السني قبل الفقه الشيعي فحلّها (فقه سنی) بالمصالح المرسله و نحو ذلك ثم ابتلى بها الفقه الشيعي» آن‌ها زودتر از ما مبتلی شدند به این‌که؟؟؟ چون آن‌ها به مسئله‌ی اهل بیت علیهم السلام کاری نداشتند ما بحمدالله تا دیروز؟؟؟ ائمه علیهم السلام بوده خب نصوص و روایات و این‌ها ... آن‌ها خیلی زود مبتلی شدند به این ... رفتند سراغ قیاس و فلان و این‌ها. ما الحمدلله ... ایشان می‌خواهند بگویند به این دو راهی که ما الان گفتیم مبتلای به این‌ها، نیاز به این‌ها نمی‌شویم و از این راه‌ها هم می‌توانیم خیلی چیزها را حل بکنیم.

خب این فرمایش ایشان است. این‌ها خیلی باید روی آن‌ها تفکر بشود چون چیزهای اساسی هست خیلی در فقه معاصر بخصوص این‌ها مهم است. حالا هم یک مناقشه‌ای آن مقرر معظم در بحوث؟؟؟ هم یک مناقشه‌ای این مقرر معظم دام‌ظله در مباحث الاصول دارند که این‌ها را باید مطرح بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.